

# بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## ◇ یادداشت سردبیر

در زمینه اقتصاد کتاب سخن بسیار رفته است، اما کتابخوانی نیز رها از وجه اقتصادی نیست. هرگاه کتابخوانی را حرکتی هدفدار بدانیم، نمی‌توانیم جنبه اقتصادی یا هدف اقتصادی را در این میان ندیده بگیریم. یکی از مواردی که فرد به آن می‌اندیشد این است که نتیجه عمل "کتابخوانی" او تا چه پایه می‌تواند به سرانجامی اقتصادی برسد. وقت و نیرویی که برای این کار صرف می‌کند از چه بازده کوتاه‌مدت یا بلندمدتی برخوردار است. بنابراین، ورود امر کتابخوانی به عرصه فعالیت‌های واقعی اجتماعی حرکتی جدی است. اگر با بحران اقتصادی کتاب روبه‌رو هستیم، نمی‌توانیم نسبت به بحران اقتصادی کتابخوانی بی‌اعتنا بمانیم. ریشه بحران اقتصادی کتابخوانی را باید در آغاز شکل‌گیری تلقیات، یعنی در خانواده و مدرسه جست‌وجو کرد؛ و ما ظاهراً از مسیر تشخیص درد منحرف شده‌ایم.

نمایشگاه‌های گوناگون و در زمان‌های مختلف برگزار می‌کنیم، هفته و روز کتاب و کتابخوانی و مانند آن برپا می‌داریم، همایش‌هایی در این باب تشکیل می‌دهیم تا افراد را به خواندن راغب کنیم. در همه این تلاش‌ها، در واقع، دو عنصر از این مجموعه را با یکدیگر رویاروی کرده‌ایم: یکی کتاب است و دیگری آنان که قرار است کتاب بخوانند یا ما می‌خواهیم آنها را به سوی کتاب بکشیم. گویی که اگر اشکالی هست مربوط به این دو عنصر است. آیا واقعاً چنین است؟ کتاب طبق سیاست بازار منتشر می‌شود، در کتابفروشی‌ها در معرض بازدید و تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد، در کتابخانه‌ها برای مراجعان آماده‌سازی می‌شود، و در واقع مسیر طبیعی و منطقی خود را طی می‌کند. افراد هم در همین جامعه زیست می‌کنند، می‌توانند به کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌ها مراجعه کنند و درباره خرید یا مطالعه کتاب‌ها تصمیم بگیرند. پس این مواجهه نمایشگاهی، همایشی، و مانند آن برای چیست؟ آیا این رویارویی مکرر و مستمر توانسته است میان رشد جمعیت و رشد تیراژ و عناوین کتاب‌ها نسبتی معقول برقرار کند؟ آیا همه چیز در یک دوره یک

روزه یا هفتگی هیجان و شور ختم نمی‌شود و باز در بر همان پاشنه‌ای نمی‌گردد که سال‌ها از بابت آن ابراز ناخشنودی کرده‌ایم؟

به نظر می‌رسد که یا "سوراخ دعاگم کرده‌ایم" یا ترجیح می‌دهیم که موانع اصلی را ندیده بگیریم و بگذریم. آیا مناسب‌تر آن نیست که آشتی با کتاب را از عوامل بنیانی آغاز کنیم که نیازی به هیجانات مقطعی هم نباشد. بارها و بارها درباره‌ی این واقعیت سخن رفته است که یکی از دلایل اساسی بیگانگی جامعه‌ی ما با کتاب در نظام آموزش رسمی ما نهفته است. این نظام آموزشی مشوق و مبلغ حفظ متن درسی، جزوه‌ی درسی، یادداشت‌های درسی و مانند آن است. نظام آموزشی ما - اعم از برنامه‌ها، روش تدریس، درسنامه‌ها، شیوه‌ی ارزش‌گذاری دانسته‌های دانش‌آموزان، نظام ارزش‌گذاری برای ارتقاء به مقاطع بالای تحصیلی - نظام تقلیدی است نه تحقیقی. اگر آنچه را که به معلم‌خورانندیم به ما پس داد بهترین خواهد بود. اندیشه‌ی خلاق و ذهن نقاد در این فرایند "دادن و ستاندن" جایگاهی ندارد.

نظام تحقیقی، اما، جز با اندیشه‌ی خلاق تحقق نمی‌یابد. اندیشه‌ی خلاق با بسته‌بندی متن درسی حاصل نمی‌شود، باید آن را مجال داد تا در عرصه‌های گسترده‌تری پیمایش کند و ببیند "آسمان هر کجا آیا همین رنگ است؟" چنین نظامی به‌طور طبیعی از متن درسی به سوی متون دیگر حرکت می‌کند و معلم بدون ترغیب‌های تصنعی و برپایی هفته‌ها و روزها و همایش‌ها، به عالم خواندن - خواندن هدفدار - راه می‌یابد.

در ارزش‌گذاری اجتماعی نیز تتبع و معرفت‌اندوزی با تهیدستی و اندراس ملازمه دارد و در بسیاری از گزینش‌های اجتماعی رویه‌ها به سمت رجحان دارایی بر دانایی است. مصادیق آنها را همه‌ی ما در حرکت‌های مختلف اجتماعی دیده‌ایم و دریافته‌ایم. طبعاً نوجوانی که بزرگترهای اهل کتاب و قلم را افرادی موفق در زندگی اقتصادی نمی‌یابد تصمیم زندگی آینده‌ی خود را براساس تجربه‌های خود خواهد گرفت و آن تصمیم در جهت کتابخوانی نخواهد بود.

در چنین شرایطی طبعاً کتاب‌ها در تعدادی اندک تولید می‌شوند، مدت‌ها در انبار می‌مانند، ویرترین کتابفروشی‌ها را اشغال می‌کنند، از قفسه کتابخانه‌ها جابه‌جا نمی‌شوند، سرمایه‌ی ناشر به موقع باز نمی‌گردد، مؤلف و مترجم متناسب با دقت و نیرویی که صرف کرده است دستمزد دریافت نمی‌کند، کتاب در خانواده و مدرسه و محل کار جایگاهی محوری ندارد؛ و نتیجه‌ی همه‌ی اینها اقتصاد افلیج کتاب است که رابطه‌ی تنگاتنگ با ارزش‌های اقتصادی کتابخوانی دارد و این هر دو بحرانی می‌آفرینند که هم اقتصادی است و هم فرهنگی.